

# امر سیاسی (۲)

کد موضوعی: ۳۳۰

شماره مسلسل: ۱۴۲۱۷

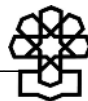
فروردین ماه ۱۳۹۴

دفتر: مطالعات بنیادین حکومتی

## به نام خدا

### فهرست مطالب

۱.....	چکیده
۲.....	مقدمه
۴.....	فصل اول - احیای امر سیاسی
۹.....	فصل دوم - نفسانیات انسانی و امر سیاسی
۱۵.....	فصل سوم - استقلال امر سیاسی
۱۸.....	نتیجه گیری
۲۲.....	منابع و مأخذ



## امر سیاسی (۲)

### چکیده

امر سیاسی در چندین دهه توجه اندیشمندان متعدد را به خود جلب کرده است. این مفهوم که نخستین تعریف جامع از آن توسط کارل اشمیت و در معنای جدایی دوست و دشمن به کار رفت، تاکنون در دوره‌های مختلف تاریخی معانی متفاوتی از آن استنباط شده است. یکی از دلایل بازگشت به امر سیاسی، آگاهی به بنیادین بودن حوزه سیاست و پیوند آن با انسانیت انسان است. این احساس که کنترل اقتصاد و اخلاق بر سیاست می‌تواند پیامدهای خطرناکی داشته - در واقع یکی از اندیشه‌های بحران‌های اخیر است - به احیای امر سیاسی دامن زده است.

بررسی امر سیاسی به نتایج فراوانی منجر شده که یکی از آنها توجه مجدد به نقش نفسانیات و احساسات انسانی مخصوصاً شرم است. اگرچه در دو سده اخیر احساسات انسانی به‌عنوان نقطه مقابل عقل‌گرایی مردود شمرده شد، اما امروزه کارکردهای مثبت و سازنده آن مورد توجه ویژه قرار گرفته است. در این نگاه، شرم به‌عنوان مدنیت و شرط انسجام اجتماع سیاسی تلقی شده و بی‌شرمی به‌عنوان نقطه مقابل آن تهدیدی برای سلامتی و پایداری یک نظم سیاسی قانونمدار تلقی می‌شود.

این پژوهش که ناظر بر احیای مجدد امر سیاسی در سال‌های اخیر است می‌کوشد تا جدای از توضیح پروژه امر سیاسی نزد کسانی مانند شانتال موفه، که امر سیاسی را در خدمت نقد سرمایه‌داری و رد سیستم تک‌قطبی کنونی در نظام بین‌الملل می‌خواهند، به

نقش سازنده و رهایی‌بخش شرم نیز نیم‌نگاهی بیندازد.

استقلال امر سیاسی که ناظر بر رد وابستگی حوزه سیاست به دیگر حوزه‌های حیات، پذیرش منطق مستقل آن و غایی بودن سیاست و عمل سیاسی بوده، از پیامدهای اساسی توجه مجدد به امر سیاسی است. در واقع فوران تضادهای کهن قومی، ملی و مذهبی اخیر در جهان از دلایل دیگر این تلاش برای تبیین چیستی امر سیاسی است که بدون فهم این استقلال امر سیاسی قابل تبیین و تشریح نخواهد بود.<sup>۱</sup>

### مقدمه

پایان قرن بیستم و ورود به قرن بیست‌ویکم برای بسیاری نویدبخش پایان یا تقلیل منازعات و جنگ‌هایی تصور می‌شد که قرن بیستم را به یکی از خونین‌ترین سده‌های تاریخ بشریت تبدیل کرده بود. در واقع فروپاشی شوروی در دهه آخر سده بیستم جرقه‌های این خوشبینی را زده بود. به کنترل درآوردن سیاست به‌عنوان حوزه نزاع و جنگ تحت سلطه اقتصاد به‌عنوان بخشی از برنامه کاهش منازعات و جنگ‌ها تلقی می‌شد، اما فوران تضادهای جدید و همچنین سر باز زدن تضادهای کهن قومی، ملی و مذهبی پایانی بر این نگاه خوشبینانه بوده است.

در دهه‌های اخیر توجه مجدد به امر سیاسی تا حدود زیادی تحت تأثیر احساس فراگیر شدن بحران‌هایی است که ناشی از غلبه سیستم تک‌قطبی جهانی و پیدایش

۱. مطالعه امر سیاسی دوم با توجه به گزارش «سیاست‌نامه» امام علی (ع) (حکمت‌های حکومتی)، شماره مسلسل ۱۳۹۰۳، مهر ۱۳۹۳، این دفتر پیشنهاد می‌شود. گزارش‌های چندگانه امر سیاسی به منظور آشنایی با این ادبیات مفهومی نوشته شدند تا امرهای سیاسی جدید مناسب نیز قابل فهم شوند.



راست افراطی در مناطق متعدد جهان تلقی می‌شود. بازگشت مجدد امر سیاسی برای نقد سیستم سرمایه‌داری لیبرال، نظام بین‌المللی تک‌قطبی و به چالش کشیدن راست افراطی بوده است. این دریافت، جدای از اهمیت تئوریک در بررسی امر سیاسی قابلیت‌های رهایی‌بخش آن را نیز گوشزد می‌کند.

تعریف کنونی امر سیاسی می‌کوشد تا از دوگانه‌گرایی دکارتی مانند عقل و احساس فراتر رفته و مدل رفتارگرایی برای تحلیل سیاسی که انسان را موجودی عقلانی و حسابگر تصور می‌کرد به چالش بکشد. شرم از این دسته احساسات انسانی به حساب می‌آید که می‌تواند در هنگام ناکارآمدی نظام حقوقی و قانونی که مبتنی بر کنترل بیرونی رفتار انسان است، او را از درون کنترل کند.

این سؤال که در پیوند میان جنبه‌های مختلف حیات انسانی - سیاست، اقتصاد و اخلاق - کدام یک بر دیگری اولویت و ارجحیت دارد، سؤال اساسی است که برای چندین قرن ماهیت نظریه‌های سیاسی متعددی را تعیین کرده است. امر سیاسی می‌کوشد تا با ناخرسندی از کنترل اقتصاد و اخلاق بر سیاست، ماهیت تضادمحور سیاست را برجسته کند. با وجود این، استقلال امر سیاسی از پیامدهای احیای مجدد امر سیاسی در دهه‌های اخیر است که سیاست را حوزه اصلی زندگی انسانی تلقی می‌کند. سیاست در این نگاه حوزه سرنوشت انسان‌ها و نهادهای جمعی آنهاست که بدون پرداختن مستقل به آن نمی‌توان به حل مشکلات کنونی نائل آمد.

## فصل اول - احیای امر سیاسی

امر سیاسی،<sup>۱</sup> یکی از مفاهیم سیاسی و فلسفی است که در قرن بیستم و با چندین دوره زمانی مختلف شاهد موجی از احیا و گسترش در کانون‌های فکری و مطالعاتی جهان بود. این مفهوم که رواج اولیه‌اش مدیون کارل اشمیت است، نخست به معنای جدایی دوست و دشمن و دشمن‌شناسی تعریف شد. کاربرد مفهوم امر سیاسی در معنای دشمن‌شناسانه در جهت نقد لیبرالیسم و پروژه الهیات سیاسی بود که می‌کوشید از محدودیت‌های لیبرالیسم و سوسیالیسم بر امر سیاسی فراتر رفته و بدین وسیله جدیت زندگی را دریابد.

در یکی دو دهه اخیر موجی دیگر از احیای امر سیاسی در محافل فکری و سیاسی جهان پیدا شد که عمدتاً متعلق به اندیشمندانی است که می‌کوشند نقدهای راست‌گرایانی مانند اشمیت را برخلاف جهت آن به کار برده و از دل پرداختن به امر سیاسی، برنامه‌ای برای نقد سرمایه‌داری و سیستم جهانی تک‌قطبی بیرون بکشند. بدین شیوه می‌کوشند تا آنچه را که توهم اجماع و توافق در دمکراسی‌های امروزی می‌خوانند با بازگشت به هویت تضادمحور امر سیاسی مورد نقد و بررسی قرار دهند.

از اندیشمندان موج جدید احیای امر سیاسی می‌توان از شانتال موفه نام برد. او در چندین کتاب و مقاله متعدد<sup>۲</sup> کوشیده است تا خطرات فراموشی و بی‌توجهی به امر سیاسی را گوشزد کند. از نظر او بشریت بعد از فروپاشی کمونیسم شاهد خوشبینی

1. The Political

2. See: "Pluralism and Modern Democracy" in *New Formations*, No. 14, Summer 1991; *On the Political*, Routledge, 2005.



فراوانی مبنی بر پدیدار شدن نظم جهانی نوینی بود که در آن ارزش‌های عام آزادی و برابری بر هویت‌های خاص‌گرای قومی و مذهبی غلبه می‌کنند و در این روند جهان نظم و ثبات گسترده‌ای تحت پرتو نوعی از گسترش دموکراسی لیبرال را تجربه می‌کند. اما واقعیت جهان پس از فروپاشی کمونیسم غیر از این بوده است. به نظر موفه جهان پس از فروپاشی شوروی شاهد فوران تضادهای کهن مذهبی، قومی و ملی شده است. به طوری که تقابل‌های جدیدی پدیدار شده و انسان را با وضعیت دوگانه زیر مواجه کرده است:

۱. در بلوک کمونیستی پیشین وحدت حاصل از کشمکش مشترک علیه کمونیسم رنگ باخته و در این کشورها بیشتر شاهد جبهه‌بندی‌های دوست - دشمن است که شکل‌های جدیدی را تحت تأثیر زایش دوباره تضادهای قومی، ملی، مذهبی و... به خود گرفته است.

۲. هویت دموکراسی در غرب، سال‌ها براساس وجود «کمونیسم» به عنوان دیگری (غیر) دموکراسی که نفی می‌شد، قابل تعریف بود. اکنون که این دشمن شکست خورده است، معنای دموکراسی مبهم شد و به تعریف مجدد نیاز دارد. دلایل ظهور راست افراطی و گسترش آن در کشورهای متعدد اروپایی را تنها در زمینه بحران عمیق هویت سیاسی روبروی دموکراسی باید یافت که در ادامه از بین رفتن چشم‌اندازهای سنتی نسبت به سیاست پدیدار شده‌اند.<sup>۱</sup>

وضعیت توصیف شده به ناتوانی لیبرالیسم در فهم امر سیاسی مربوط بوده و پیامدهای جدی می‌تواند داشته باشد. همه کسانی که معتقدند سقوط کمونیسم ضرورتاً به پیدایش دموکراسی کثرت‌گرا منجر شد و از بین رفتن تضادهای کهن را منادی

---

1. Chantal Mouffe, *The Return of the Political*, Verso, 1993, P. 4.

پیشرفتی بزرگ به سوی مردم‌سالاری می‌دانستند، کاملاً ناتوان از فهم ویژگی موقعیت جدیدند.<sup>۱</sup>

از منظر شانتال موفه، مفهوم سیاست که عمده نظریه‌های مردم‌سالاری بر روی آن بنا شده است دارای ضعف بوده و باید با مفهوم امر سیاسی تلاش کرد که نقایص آن برطرف شود. اینجاست که می‌توان تفاوت‌های میان سیاست با امر سیاسی را بیشتر فهمید. مفهوم سیاست، فردگرا، عقلگرا و همگانی بوده و ضعف عمده آن، ناتوانی‌اش در دیدن و فهمیدن ویژگی امر سیاسی در بُعد تضاد/تصمیم است که قادر به پیشگویی و تصور نقش تضاد در زندگی اجتماعی نیست. این باور (مبنی بر خداحافظی با مفهوم تضاد و خصومت بعد از سقوط مارکسیسم) مالا مال از خطر است. زیرا ما را بدون آمادگی قبلی در مواجهه با نمودهای ناشناخته تضاد و خصومت تنها می‌گذارد.<sup>۲</sup> از اینجا می‌توان تفاوت‌های میان سیاست و امر سیاسی را بدین شیوه فرمول‌بندی کرد: امر سیاسی بُعدی از تضاد و تعارض است که شکل‌دهنده جوامع انسانی است، درحالی که سیاست مجموعه‌ای از اعمال و نهادهاست که از طریق آن نظم به وجود می‌آید و همزیستی انسانی را در متنی از متعارض بودن فراهم شده به وسیله امر سیاسی سامان می‌دهد.<sup>۳</sup> این فهم جدید از امر سیاسی که بر ماهیت تضادمحور وضعیت کنونی در دو بُعد داخلی و بین‌المللی تأکید می‌کند خواهان جنگ و دشمن‌تراشی نیست بلکه می‌کوشد با رادیکالیزه کردن مفهوم کثرت‌گرایی، افراد و گروه‌های حاشیه‌ای بیشتری را زیر چتر مردم‌سالاری و حقوق شهروندی بیاورد. بر این مبنا باید تأکید کرد در این فهم از امر

1. *Ibid.*, P. 4.

2. *Ibid.*, P. 2.

3. Chantal Mouffe, *On the Political*, Routledge, 2005, P. 9.



سیاسی سرپوش گذاشتن بر گروه‌بندی دوست/ دشمن و تأکید فراوان بر اجماع و توافق شهروندان در اجتماع سیاسی (همانند نظریه‌های لیبرالیستی) به‌عنوان عاملی خطرناک برای مردم‌سالاری تلقی می‌شود. زیرا خلأیی را به‌وجود خواهد آورد که باعث رشد راست افراطی می‌شود. این راست افراطی که در کشورهای متعددی مانند فرانسه، آلمان، ایتالیا و... به رشد مداوم خود ادامه می‌دهد که نه‌تنها خطری برای شهروندان کشورهای غربی است بلکه خطری برای صلح و نظم جهانی نیز خواهد بود. زیرا با تلقی کردن فرهنگ‌ها و ادیان متفاوت به‌عنوان «دیگری‌های بیگانه خودشان، هویت‌های سیاسی ضد مردم‌سالاری جدیدی را خلق می‌کنند و گسترش می‌دهند».

از دلایل دیگر پرداختن به امر سیاسی، تلاش برای توضیح چرایی گسترش خشونت‌های قومی و مذهبی در جهان است. اگرچه بشریت در طول تاریخ خود شاهد انواع جنگ‌ها و نبردهای خونین بوده است، اما گسترش خشونت‌های قومی و مذهبی مخصوصاً در شکل‌ها و فرم‌های جدید آن، متفکران و تحلیلگران را به ریشه‌شناسی دلایل بروز خشونت‌های قومی و مذهبی وادار کرده است. یکی از این دلایل، کمبود کشمکش سیاسی دمکراتیک است که در غیاب آن دیگر انواع کشمکش‌های قومی، ملی و مذهبی رایج می‌شوند.<sup>1</sup> این دریافت می‌کوشد تا با به رسمیت شناختن طبیعت و ماهیت امر سیاسی به‌جای انکار آن، جایگزینی کشمکش‌های دمکراتیک به‌جای کشمکش‌های قومی و مذهبی را عاملی برای تقلیل خشونت‌های رایج معرفی کند. در این دیدگاه گرچه ماهیت تعارض‌محور و تضادمحور سیاست پذیرفته شده و انکار نمی‌شود، اما تلاش می‌شود تا این تضادها و تعارض‌ها به سطح کشمکش‌های دمکراتیک

---

1. Chantal Mouffe, *The Return of the Political*, Verso, 1993, P. 6.

ارتقا بیابند و ماهیت خونبار آنها زدوده شود.

امر سیاسی نزد کسانی مانند شانتال موفه در تقابل با نومحافظه‌کارانی تعریف می‌شود که اولی همدل با خواسته‌های جنبش ضدفرهنگ، خواهان آزادی و برابری بیشتر در حوزه خصوصی و عمومی و دمکراتیزه کردن بیشتر دمکراسی لیبرال با گسترده‌تر کردن چتر شهروندی در میان افراد جامعه و حمایت از افراد به حاشیه رانده شده‌اند. این تعریف مشترک از امر سیاسی توسط روشنفکرانی مانند موفه و فعالین جنبش ضدفرهنگ، برای نومحافظه‌کاران نشانه‌ای از تباهی و انحطاط سیاسی و اخلاقی است. زیرا پایه‌های نظم و اقتدار در جامعه را سست کرده و به پرسش‌های بنیادین «چه کسی باید حکومت کند» و «بهترین رژیم سیاسی مطلوب چیست» بی‌توجه است.<sup>۱</sup>

با وجود این موج، احیای امر سیاسی در جهان با نقدها و چالش‌های فراوانی نیز مواجه شده که قسمتی از آن به نقد طرفداران حقوق زنان برمی‌گردد. آنان فهم رایج از امر سیاسی را مردانه و مالمال از پیش‌فرض‌های جنسیتی سوگیرانه می‌دانند. در نقد مدافعان حقوق زنان بر امر سیاسی، حتی مفهوم جدید آزادی وابسته به ناآزاد بودن زنان تلقی می‌شود و همه نظریه‌های سیاسی از هابز تا جان استوارت میل نه‌تنها وابسته به تعاریفی خنثی و بی‌طرف از جنسیت نیست، بلکه وابستگی زنان به مردان را به‌عنوان یک اصل، پیش‌فرض گرفته‌اند. در نتیجه امر سیاسی قلمروی کاملاً مردانه است که زنان به‌عنوان نصف جامعه از آن به دور انداخته شده‌اند.<sup>۲</sup>

۱. در مورد جریان‌شناسی نومحافظه‌کاری و مواجهه آنان با جنبش ضدفرهنگ دهه شصت میلادی به گزارش «جریان‌شناسی نومحافظه‌کاران» مراجعه شود به گزارش شماره مسلسل ۱۳۷۱۸، دفتر مطالعات بنیادین حکومتی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، خرداد ماه ۱۳۹۳.

2. See: Nancy J. Hirschmann, *Gender, Class and Freedom in Modern Political Theory*, Princeton University Press, 2008.



مطالعات راجع به امر سیاسی موجب توجه به آنچه نقش نفسانیات<sup>۱</sup> انسانی در سیاست خوانده می‌شود شده است. پیش از این توجه به نقش نفسانیات انسان در سیاست، مدل رفتارهای عقلانی که انسان را موجودی عقلانی و حسابگر تلقی می‌کرد غالب بود، اما تحولات اخیر در عرصه علم سیاست و فلسفه سیاسی باعث موج جدیدی از نقش نفسانیات انسان در سیاست و امر سیاسی شد که در فصل بعدی به آن پرداخته می‌شود.

## فصل دوم - نفسانیات انسانی و امر سیاسی

نفسانیات انسان به‌عنوان حوزه امیال و آرزوهای جسمانی و غیرروحانی او، سال‌ها در دوران قرون وسطا به‌عنوان بخش شیطانی وجود انسان سرکوب و کنترل می‌شد. در واقع بخشی از الهیات و فلسفه پیش از دوران مدرن، صرف ایده کنترل و سرکوب نفسانیات انسان می‌گردید که انسان آرمانی در هرچه بهتر کنترل و سرکوب کردن این نفسانیاتش تعریف می‌شد. با آغاز تجدد، در این نظام سرکوب و کنترل نفسانیات انسان شکافی پدیدار شد که در روند تعمیق تجدد، به پذیرش نفسانیات انسان به‌عنوان بخشی لاینفک از وجود او منجر شد. در واقع قرن هفدهم و هجدهم میلادی شاهد تغییر در نگرش نسبت به نفسانیات انسانی در دو مرحله بود: در مرحله اول نفسانیات انسانی نخست به‌عنوان امیالی کاملاً پست و مخرب دیده می‌شد، اما به تدریج در مرحله بعدی یعنی پایان قرن هفدهم و به‌طور کامل در قرن هجدهم، نفسانیات انسانی به‌عنوان جوهر زندگی و نیرویی بالقوه سازنده، توانی دوباره گرفت.<sup>۲</sup>

1. Passions

2. Albert O. Mirschman, *The Passions and the Interests*, Princeton University Press, 1997, P. 47.

این توجه به نفسانیات انسانی دلیل دیگری هم دارد و آن هم چیزی نیست جز توجه مجدد به هر آنچه تحت عنوان روشنگری و عقلگرایی از دوره دکارت به بعد، برچسب غیرعقلانی و احساسی خورده و به حاشیه انداخته شده بود. بر این اساس رؤیای روشنگری مبنی بر به زیر سیطره عقل کشیدن جنبه‌های مختلف زندگی انسانی، باعث بی‌توجهی به نقش امیال و احساسات انسانی در سیاست و روندهای سیاسی شده بود. این امر به غالب شدن مدل‌های مختلف رفتارگرایی که انسان را موجودی حسابگر و عقلانی تعریف می‌کرد انجامید که در رفتار سیاسی انسان جایی را برای امیال و آرزوهای انسانی قرار نمی‌دادند. البته هنوز هم جریان‌های فکری متعددی وجود دارند که به شیوه‌ای منفی به نقش امیال و احساسات انسانی در سیاست نگاه می‌کنند. اگر بخواهیم یک جمع‌بندی کلی از مباحثات و رویکردهای مختلف درباره امیال و نفسانیات انسانی و جایگاه آنها در سیاست انجام بدهیم، باید به چهار طبقه‌بندی زیر اشاره کرد:

۱. گرایش‌هایی که قائل به تمایزگذاری میان عقل و احساسات‌اند و به نفع عقل (معمولاً براساس بی‌طرفی، عینیت و منصفانه بودنش) و علیه خطرات مربوط به احساسات استدلال می‌کنند.

۲. گرایش‌هایی که احساسات را به دو نوع علایق و هواهای نفسانی تقسیم کرده و جانب ابعاد مفید علایق را می‌گیرند، درحالی که به‌طوری دقیق خواهان رد و منع هواهای نفسانی خطرناک، غیرعقلانی و خنثی‌اند.

۳. گرایش‌هایی که به‌آسانی در مدل‌هایشان از سیاست و تعیین هنجارها به نقش احساسات بی‌توجهی می‌کنند.

۴. گرایش‌هایی که تلاش می‌کنند تا جای بیشتری را به احساسات مثبت مانند



عشق، مهر و عاطفه و احساس گناهکاری به عنوان عناصری ایجابی در درون رفتارهای دمکراتیک داده درحالی که به شکلی موشکافانه و دقیق احساسات منفی مانند خجالت، تحقیر و تنفر را رد کنند.<sup>۱</sup>

از دیگر دلایل بی‌توجهی به نقش امیال و احساسات انسانی در امر سیاسی، فلسفه سیاسی جدید مخصوصاً کانت به عنوان آغازهای مهم برای تثبیت و تعمیق تجدد است که توسط نوکانتی‌های پیرو او ادامه داده شده است. نگاه نوکانتی مبنی بر دیدن عقل عملی به عنوان عاملی که به تنهایی می‌تواند انگیزه‌بخشی تصمیمات اخلاقی ما باشد بر عمده نظریه‌های معاصر درباره قضاوت و استدلال سایه افکنده و بدین شیوه به نظریه‌های جدید امکان بی‌توجهی کردن به نقش نفسانیات انسانی، احساسات و حساسیت‌ها در قضاوت و عقل عملی را داده است.<sup>۲</sup>

با توجه به آنچه گذشت، مطالعات مربوط به امر سیاسی در سال‌های اخیر باعث نوعی از توجه مجدد به نقش احساسات و امیال مثبت انسانی بالاخص نقش شرم در سیاست شده که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### نقش مثبت و رهایی‌بخش شرم در سیاست

شرم از احساسات انسانی است که برخلاف عقیده منتقدانش می‌تواند نقشی کارآ و سازنده در یک اجتماع سیاسی - چه در سطح فردی و چه در سطح جمعی - داشته باشد. درواقع این نگرش مثبت به شرم در ادامه فهم مناسبی از احساسات انسانی

---

1. Christiana H. Tarnopolsky, Prudes, Perrerts and Tyrants, Princeton University Press, 2010, P. 172-173.

2. Sharon Krause, Civil Passions, Princeton University Press, 2008, P. 9.

امکان‌پذیر شده که به ما این اجازه را می‌دهد که از دوگانه‌های سنتی استفاده شده که در آن احساسات به‌عنوان اموری منفعل، عاطفی و آشفته برجسته می‌خورند و در مقابل عقل به‌عنوان امری فعال، شناختی و آرام تصور می‌شود فراتر رفته و این دوگانه‌ها ناتوان از فهم ویژگی کامل احساسات انسانی و تصمیم‌گیری عملی تصور می‌شوند.<sup>۱</sup> این دریافت از احساسات انسانی، نقش شرم را در وجود انسان و اعمال سیاسی او برجسته می‌کند و بی‌شرمی را به‌عنوان نقطه مقابل آن به‌عنوان خطری بزرگ برای یک اجتماع سیاسی می‌داند، زیرا شرم بخشی از مدنیت<sup>۲</sup> انسانی تصور می‌شود و بر این اساس طرد و رد شرم به‌عنوان راهی به طرف از دست دادن مدنیت که برای انسجام اجتماع سیاسی، ضرورت است انگاشته می‌شود.<sup>۳</sup> به همین دلیل شرم به‌عنوان مانعی در برابر ارتکاب جرم و جنایت است که برای کارکرد مناسب یک جامعه مردم‌سالار و قانونمند ضروری است.

امروزه عده‌ای از اندیشمندان و حقوقدانان در تلاشند تا مجازات‌های جایگزین را براساس عناصری پایه‌ریزی کنند که نقش شرم در آن پررنگ‌تر و برجسته‌تر باشد. برای مثال نظریه‌پردازان اجتماع‌گرا که در باب مدنیت به تأمل می‌پردازند مانند آمیتای اتزیونی بر این باورند که شرم نه‌تنها برای حفاظت کردن از فرد در مقابل تجاوز دولت یا آموزش اعتماد به نفس به او ضروری است بلکه برای بیان کردن و توان بخشیدن دوباره به ارزش‌های اخلاقی مشترک که در خطر از دست رفتن بوده لازم است.<sup>۴</sup> بر این اساس اتزیونی و دیگران فراتر رفته و معتقد به معرفی مجدد کیفی‌های شرمگانه هستند. مانند

1. Christian H. Tarnopolsky, Prudes, Perversts and Tyrants, P. 181.

2. Civility

3. Arlene Saxonhouse, Free Speech and Democracy in Ancient Athens, Cambridge University Press, 2006, P. 204.

4. Amitai Etzioni, The Monochrome Society, Princeton University Press, 2001.



ملزم کردن متجاوزین به کودکان و یا رانندگانی که در حالت مستی رانندگی می‌کنند به پوشیدن علامت‌ها یا برچسب‌هایی بر روی سینه که به شکلی عمومی جرم و جنایت آنها را نمایش دهد. این مجازات‌های پایه‌ریزی شده براساس شرم، درواقع انسانی‌تر به نظر می‌رسد. زیرا بیانگر انزجار جمعی جامعه از اعمال خاصی است. از طرف دیگر برای خود مجرمین هم منصفانه‌تر خواهد بود. زیرا برخلاف زندان یا دیگر انواع مجازات‌هایی است که زندانی را در شرایط سختی قرار داده و امکان ارتکاب جرم در آینده را بیشتر می‌کند. به عبارت دیگر مجازات‌های شرم‌آور بیانگر رد و شورش جامعه علیه یک رفتار است درحالی که همزمان به فرد مجرم امکان آشتی دوباره با جامعه‌اش را می‌دهد.<sup>۱</sup>

از دیگر پیامدهای بی‌شرمی در حوزه سیاست که می‌تواند برای مردم‌سالاری خطرناک باشد، جابجایی میان حوزه شخصی و حوزه عمومی است. نظریه مردم‌سالاری تفکیک میان حوزه خصوصی و عمومی را به‌عنوان یک اصل بدیهی فرض گرفته و هر نوع تجاوز یکی به دیگری را برای اجتماع سیاسی خطرناک می‌داند. اگرچه تاکنون بیشتر خطرات تجاوز حوزه عمومی و مسائل قابل طرح و بررسی در آن به حوزه خصوصی گوشزد شده و تلاش شد تا حوزه عمومی نتواند وارد حوزه شخصی افراد شود و به آن دست‌اندازی کند، اما احیای دوباره نقش نفسانیات انسانی بالاخص شرم در سیاست، روند این بحث را دگرگون و معکوس کرده و خطرات مترتب بر تجاوز حوزه خصوصی و مسائل مربوط به آن در حوزه عمومی را به ما نشان می‌دهد.

با توجه به خطرات ورود حوزه شخصی و خصوصی به حوزه عمومی افرادی که جنسیت خودشان را به رخ می‌کشند، مرزهای شرم را در هم می‌شکنند. زیرا کارکردهای

---

1. *Ibid.*, P. 44.

مربوط به بدن، احساسات و روابط غیرشخصی که برای مخاطب خصوصی و شخصی معنادار است جایجا کرده و به درون حوزه عمومی می‌برد.<sup>۱</sup>

شرم از احساسات عمیق انسانی است که می‌تواند به‌عنوان بخشی از برنامه مسئولیت‌پذیر کردن شهروندان و دولتمردان آموزش داده شود. معنای این جمله آن است که حتی در مواقعی که امکان نقض قانون و دستورات قانونی که طبیعتاً با رفتار و کنش بیرونی شهروندان و دولتمردان روبرو است شهروندان در صورت مخفی ماندن از چشم قانون نیز خود را ملزم به رعایت تکالیف شهروندیشان کنند و دولتمردان نیز به‌دلیل احساس شرم خود را در مقابل منافع عمومی مسئول‌تر احساس کنند. در واقع امروزه در جهان، شرم یکی از آخرین پناهگاه‌های قانون‌های اساسی مردم‌سالار (در دو بُعد سیاسی و روانی) است. شرم همیشه راهنمایی اساسی برای حرکت کردن در مسیرهای دشوار بوده و در صورت تهدید می‌تواند ما را به طرف مسیرهای منحرف و بیراهه‌ای که پیش‌تر امتحان شده بکشانند.<sup>۲</sup>

در سیاست نقشی که توسط نفسانیات انسانی ایفا می‌شود، آشکارکننده این واقعیت است که برای کنار آمدن و به توافق رسیدن با امر سیاسی، برای یک نظریه سیاسی تنها اعتراف به تکرر ارزش‌ها و ستودن مدارا کافی نیست. سیاست مردم‌سالار نمی‌تواند به ایجاد مصالحه و تعادل میان علایق و ارزش‌ها محدود شود، بلکه باید تکیه‌گاهی واقعی در خیالات و امیال مردم داشته باشد.<sup>۳</sup>

در یک جمع‌بندی کوتاه باید اشاره کرد که امروزه تحلیل سیاسی‌ای که به نقش

1. Jean Bethke Elshtain, *Democracy on Trial*, Basic Books, 1995, P. 55.

2. Christiana H. Tarnopolsky, *Prudes, Perverts, and Tyrants*, P. 9.

3. Chantal mauffe, *On the Political*, P. 6.



احساسات و نفسانیات انسانی در امر سیاسی بی‌توجهی کند، ناقص و معیوب انگاشته می‌شود. جوامع انسانی از عقل و احساس به‌طور توأمان تشکیل یافته‌اند و انسان‌ها نیز تحت تأثیر کنش متقابل و پیچیده‌ای از این دو عمل می‌کنند. البته در جوامعی که کفه احساس بر عقل سنگینی می‌کند باید به نقش سازنده و یا مخرب هر کدام از احساسات انسانی توجه کرد و کوشید تا به شکلی صحیح آنها را در خدمت تعمیق حقوق شهروندی و مسئولیت‌پذیری بیشتر مردم و دولت به‌طور توأمان درآورد. بی‌شک شرم از بنیادی‌ترین عناصر روانی و احساسات انسانی است که به ما در شناخت راه از چاه (همان‌طور که توضیح آن آورده شد) کمک می‌کند.

### فصل سوم - استقلال امر سیاسی

توجه دوباره اندیشمندان متعدد در قرن بیستم به امر سیاسی به نوعی از نگاه مستقلانه به امر سیاسی و تشویق طرح امر سیاسی در خود بنیادی آن منجر شده است. در نظریه لیبرالی و مارکسیستی به‌عنوان دو نظریه سیاسی غالب در غرب، سیاست عمدتاً زیرمجموعه و بخشی از اقتصاد یا اخلاق بود و در این دو حل شده است. این عدم استقلال امر سیاسی برای ما نیز به شیوه متفاوت‌تری مطرح بوده و سیاست در سپهر فکر و فرهنگ جامعه عمدتاً در مجموعه‌ای از آموزه‌های اخلاقی خلاصه و محدود شده بود. امر سیاسی به‌عنوان قلمروی متفاوت و مستقل در حیات انسانی که دارای ارزشی ذاتی باشد در عمده نظام‌های فکری و معرفتی جهان تا دهه‌های اخیر، مورد بی‌توجهی قرار گرفته است. استقلال امر سیاسی ناظر بر رد وابستگی حوزه سیاست به دیگر حوزه‌های حیات انسانی، پذیرش منطق مستقل آن و غایی بودن سیاست و عمل سیاسی

است. براساس این دریافت هر نوع ورود و تجاوز امر اجتماعی یا اقتصادی در قلمرو امر سیاسی می‌تواند نتایج ناگواری داشته باشد. برای مثال، انقلاب فرانسه به دلیل اینکه براساس دغدغه‌ای اجتماعی و فقر شکل گرفته و می‌خواست از طریق وسایل سیاسی مانند کشمکش انقلابی و کسب و تعویض قدرت سیاسی بر مسئله فقر توده‌ها غالب آید، دچار انحراف و خشونت بعدی روبسپیر و دیگر انقلابیون شد.<sup>۱</sup> در واقع سیاست به‌عنوان حوزه‌ای تلقی می‌شود که در قلمرو عمومی مطرح و ساخته می‌شود و عدم تمایز صریح و روشن میان قلمرو عمومی و خصوصی و آوردن دغدغه‌ها و مسائل مربوط به هریک از این دو به دیگری تنها باعث آشفتگی و بی‌توجهی به سرنوشت جمعی و نهادهای مشترک بشر می‌شود. هر سیاستی که دغدغه آن تعمیق حقوق شهروندی، ایجاد نهادهای سیاسی پایدار و خدمت به منافع عمومی نباشد در نهایت به پیدایش و گسترش انواع بحران‌ها در جامعه کمک کرده و باعث عقب‌ماندگی و عدم توسعه فراگیر در یک کشور می‌شود.

بخش عمده‌ای از دغدغه پروژه استقلال‌بخشی به امر سیاسی در دستگاه‌های فکری و معرفتی گوناگون ناشی از دغدغه سیاست به‌مثابه سرنوشت است. زندگی سیاسی نیازمند مشارکت فعال و نگرانی و دقت نسبت به تصمیمات گرفته شده‌ای است که به سرنوشت جمعی بشر و در مرحله‌ای بالاتر سرنوشت نهادهای همگانی مربوط می‌شود.<sup>۲</sup> این نگرانی نسبت به سرنوشت جمعی انسان‌ها که با پروژه احیای امر سیاسی گره خورده است، در اندیشه سیاسی هانا آرنت و کارل اشمیت به‌خوبی خود را نمایان کرده است. استدلال اشمیت (و شانتال موفه) مبنی بر تقدم و استقلال امر سیاسی - به‌عنوان

1. See: Hannah Arendt, *On Revolution*, 1960.

2. Dana Villa, *Public Freedom*, Princeton University Press, 2008, P. 347.



حوزه‌ای از زندگی که قابل تقلیل به حوزه اجتماعی، اقتصادی و یا اخلاقی نیست - دارای شباهت فراوانی با هانا آرنت است. آرنت و اشمیت به اعلان جنگ علیه گرایش فزآینده مدرنیته لیبرال مبنی بر ضمیمه کردن قلمرو سیاسی به جامعه و اقتصاد پرداخته‌اند.<sup>۱</sup> به‌منظور مبارزه علیه این گرایش، هرکدام از این دو اندیشمند استقلال امر سیاسی کوشیده‌اند تا به نفع تقدم هستی‌شناختی عمل سیاسی و اجتماع سیاسی استدلال کنند. براساس گفته آرنت زندگی‌ای مطلوب و سازنده است که خالی از بُعد سیاسی قاطع و مستحکم باشد «بی‌اعتنا به جهان است». این زندگی نمی‌تواند ادعای آن را داشته باشد که زندگی انسانی کامل است. اشمیت و آرنت بر این باورند که ارتقا و استقلال امر سیاسی در حکم ارتقای انسانیت واقعی است.<sup>۲</sup>

هسته امر سیاسی در میان هریک از طرفداران استقلال امر سیاسی متفاوت بوده و همین تفاوت به شباهت‌های اندیشمندانی که درگیر احیای امر سیاسی بوده‌اند، پایان می‌نهد. هسته امر سیاسی اشمیت، مفهوم حاکمیت است که از نظر او کسی خواهد بود که در شرایط فوق‌العاده تصمیم می‌گیرد. این مفهوم حاکمیت مورد مخالفت آرنت واقع شده است. آرنت در ادامه توکویل نگران تمرکز قدرت و تضاد میان ایده دولت حاکم و حکومت مشروط و وابسته به قانون اساسی بوده است. دغدغه‌های او البته عمیق‌تر است. از نظر او سنت اندیشه سیاسی غربی، در مفهوم‌های حاکمیت، میهن‌پرستی و اقتدار به انکار واقعیت مهم تکرار انسانی برآمده است.<sup>۳</sup>

علی‌رغم اینکه بخشی از دغدغه استقلال امر سیاسی معطوف به رها کردن آن از

---

1. *Ibid.*, P. 350.

2. *Ibid.*, P. 350.

3. *Ibid.*, P. 351.

کنترل‌های اخلاقی و اقتصادی بوده است و تلاش شده تا مفهوم حاکمیت در این معنای دوباره امر سیاسی بازسازی شود (مانند کارل اشمیت) اما استقلال امر سیاسی برای دیگر اندیشمندان آن معنای متفاوتی دارد. برای شانتال موفه، امر سیاسی اگرچه به‌درستی در معنای اشمیتی آن فهم شده بود، اما نباید آن را در خدمت توجیه دولت مقتدر و حذف فیزیکی دشمنان در نظر گرفت، بلکه باید آن را در خدمت رادیکال کردن مردم‌سالاری و وسیع‌تر کردن چتر شهروندی آورد.

معنای این سخن آن است که طرح امر سیاسی در استقلال آن، اگرچه امری ناشی از بینشی عمیق نسبت به تفاوت‌های حوزه سیاست با اقتصاد و اخلاق بوده، اما در صورت عدم پیوند دادن آن به تکثر و تنوع جامعه انسانی و به خدمت گرفتن آن برای اهداف انحصارطلبانه می‌تواند بسیار خطرناک و مخرب باشد.

### نتیجه‌گیری

امروزه امر سیاسی دیگر مفهومی مهجور که اعتنای چندانی به آن نشود نیست. این مفهوم در عصر جدید جزو مفاهیم بنیادین معرفتی و سیاسی است که شاهد احیا و گسترش فراوانی در مجامع فکری و فلسفی جهان شده و بخشی از نظریه سیاسی قرن بیستم همپیوند با آن است. اگر دوره اول احیای امر سیاسی توسط کارل اشمیت در خدمت نوعی از راستگرایان محافظه‌کار بود، اما توجه اخیر به آن بیشتر تحت تأثیر کسانی مانند شانتال موفه است که می‌کوشد از دل پرداختن به امر سیاسی، برنامه‌ای برای نقد سرمایه‌داری و سیستم جهانی تک‌قطبی کنونی بیرون کشیده و با پذیرش هویت تضادمحور امر سیاسی آنچه را که توهم اجماع و توافق در دمکراسی‌های امروزی



می‌خواند، نقد کند. این بازگشت به امر سیاسی با قائل شدن به تمایز میان سیاست و امر سیاسی، فوران تضادهای قومی، مذهبی و ملی را بعد از فروپاشی شوروی در نظام بین‌المللی مورد توجه قرار می‌دهد. امر سیاسی در معنای اخیر آن، ثابت و جامد نیست بلکه سیال و انعطاف‌پذیر است که نمی‌توان آن را به نوع خاصی از نهاد یا سازمان محدود کرد، بلکه ذاتی جوامع انسانی است و وضعیت هستی‌شناختی انسان را تعیین می‌کند.

از دیگر ابعاد پرداختن به امر سیاسی، توجه دوباره به نقش نفسانیات و احساسات انسانی در سیاست است که برای سال‌ها تحت تأثیر غلبه مدل رفتارگرایی که انسان را در انتخاب‌هایش موجودی عقلانی و حسابگر و دور از احساسات تصور می‌کرد، به آن بی‌توجهی شده است. شرم از احساسات اساسی روان انسان است که دارای پتانسیل‌های بالقوه‌رهایی‌بخش فراوانی است. بی‌شرمی به‌عنوان نقطه مقابل آن می‌تواند تأثیرات خطرناکی را برای مدنیت انسان به‌عنوان شرط انسجام جامعه سیاسی داشته باشد.

با توجه به آنچه گذشت استقلال امر سیاسی و پرداختن به تمایز بنیادین حوزه سیاست از دیگر حوزه‌های زندگی انسان بالاخص اقتصاد و اخلاق، مخرج مشترک همه نظریه‌هایی است که به امر سیاسی پرداخته‌اند و آن را در معانی و کارکردهای گوناگون مطرح کرده‌اند.

اگر بخواهیم نکات بارز و زوایای مختلف امر سیاسی را بیان کنیم باید به موارد زیر اشاره کرد:

۱. کارل اشمیت امر سیاسی را برای نخستین بار در معنای جدایی میان دوست و دشمن مطرح کرد.

۲. امر سیاسی در معنای فوق براساس نگاهی بدبینانه به طبیعت انسان بنا شده است که انسان را ذاتاً موجودی خبیث و نیازمند اقتدار بیرونی فرض می‌کند.
۳. امر سیاسی اشمیت می‌کوشد تا سیاست را از زیر سایه سنگین اخلاق و اقتصاد بیرون کشیده و منطق مستقل آن را آشکار کند.
۴. از نظر اشمیت لیبرالیسم و سوسیالیسم، با فرآیند «بی‌طرفی و غیرسیاسی‌ای که از آن جانبداری می‌کنند به اخته شدن امر سیاسی کمک کرده‌اند».
۵. اشتراوس اولین کسی است که امر سیاسی در معنای دشمن‌شناسی را رد کرده و آن را به معنی دوستی «تحت تأثیر یونان باستان» می‌فهمد.
۶. اشتراوس امر سیاسی را تأیید و مسئله الهی - سیاسی را در قلب آن قرار می‌دهد.
۷. پرسش بنیادین اشتراوس از امر سیاسی این است که (چه کسی و چگونه باید حکومت کند؟).
۸. روش فلسفی زیستن برای اشتراوس که دنباله‌رو خرد، مدارا و اعتدال در زندگی سیاسی است، جایگزین پروژه الهیات سیاسی اشمیت شده است.
۹. هانا آرننت اگرچه استقلال امر سیاسی را می‌پذیرد، اما با تأکید آن تنوع و تکثر جامعه انسانی را فهم می‌کند.
۱۰. از نظر آرننت، مدرنیته متأخر با تأکید فراوانش بر بُعد اقتصادی حیات انسانی، انسانیت آدمی را در خطر قرار داده است.
۱۱. آرننت، تقویت مشارکت در حوزه عمومی و شهروندی فعال را همسو با اولویت امر سیاسی می‌فهمد.



۱۲. از نظر آرنت هر نوع تلاشی برای حل مسائل اجتماعی مانند فقر از طریق وسایل سیاسی مانند انقلاب به شکست و خشونت می‌انجامد.
۱۳. موج جدید بازگشت به امر سیاسی (شاتال موفه) می‌کوشد که با نگاه راستگرایانه و محافظه‌کارانه از امر سیاسی فاصله بگیرد.
۱۴. در نگاه جدید به امر سیاسی تلاش می‌شود ضمن تأکید بر ناتوانی لیبرالیسم در فهم امر سیاسی، ماهیت متنازع بازی سیاسی مورد تأکید مجدد قرار می‌گیرد.
۱۵. این دیدگاه متأخر نسبت به امر سیاسی می‌کوشد تا از دل پرداختن به امر سیاسی، برنامه‌ای برای نقد سرمایه‌داری و نظام جهانی تک‌قطبی کنونی بیرون بکشد.
۱۶. فوران تضادهای قومی، مذهبی و ملی در سطح جهانی ناشی از توهم اجماع و توافق و عدم بازگشت به امر سیاسی تفسیر می‌شود.
۱۷. از پیامدهای احیای امر سیاسی در جهان، توجه مجدد به نقش احساسات و نفسانیات انسانی در امر سیاسی است.
۱۸. شرم به‌عنوان شرط مدنیت و انسجام اجتماع سیاسی تلقی می‌شود.
۱۹. شرم به‌عنوان آخرین پناهگاه برای عدم سقوط نهادهای سیاسی در چرخه افول و انحطاط تلقی می‌شود.
۲۰. استقلال امر سیاسی به معنای تمایز بنیادین حوزه سیاست از اخلاق و اقتصاد، دستاورد مهم احیای امر سیاسی در قرن بیستم بوده است.
۲۱. سیاست حوزه سرنوشت‌ساز برای افراد انسانی است و هر نوع نگاه به امر سیاسی باید سرنوشت‌ساز بودن این حوزه و تأثیرات عمیق آن بر دیگر جنبه‌های زندگی انسان را مدنظر قرار دهد.

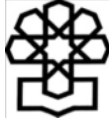
منابع و مأخذ

1. Chantal Mouffe, "Pluralism and Modern Democracy" in New Formations, No. 14, Summer 1991.
2. Chantal Mouffe, On the Political, Routledge, 2005.
3. Chantal Mouffe, The Return of the Political, Verso, 1993.
4. Nancy J. Hirschmann, Gender, Class and Freedom in Modern Political Theory, Princeton University Press, 2008.
5. Albert O. Hirschman, The Passions and the Interests, Princeton University Press, 1997.
6. Sharon Krause, Civil Passions, Princeton University Press, 2008.
7. Christiana H. Tarnopolsky, Prudes, Perrerts and Tyrants, Princeton University Press, 2010.
8. Amitai Etzioni, The Monochrome Society, Princeton University Press, 2001.
9. Arlene Saxon house, Free Speech and Democracy in Ancient Athens, Cambridge University Press, 2006.
10. Jean Bethke Elstain, Democracy on Trial, Basic Books, 1995.
11. Seyla Benhabib, Democracy and Difference: Contesting the Boundaries of the Political, Princeton University Press, 1996.
12. Simon Blackburn, Ruling Passions, Clarendon Press, 1998.
13. John Braithwaite, Crime, Shame and Reintegration, Cambridge University Press, 1989.
14. John Cooper, Reason and Emotion, Princeton University Press, 1999.
15. Ronald de Sousa, The Rationality of Emotions, Cambridge University Press, 2001.
16. Peter Euben, The Tragedy of Political Theory, Princeton University Press, 1990.
17. Cynthia Farrar, The Origins of Democratic Thinking, Cambridge University Press, 1988.
18. M. I. Finley, Democracy Ancient and Modern, Hogarth Press, 1985.
19. Paul Fisher, The Vehement Passions, Princeton University Press, 2002.
20. Erring Goffman, Stigma, Simon and Schuster, 1963.
21. Daniel Gross, The Secret History of Emotion, Chicago University Press, 2006.



22. Cheryl Hall, *The Trouble with Passion*, Routledge, 2005.
23. Dana Villa, *Public Freedom*, Princeton University Press, 2008.
24. Hannah Arendt, *On Revolution*, 1960.
25. Andrew Morrison, *Shame*, The Analytic Press, 1989.
26. Andrew Morrison, *The Culture of Shame*, Ballantine Books, 1996.
27. Loren J., Samons, *What's Wrong With Democracy?*, California University Press, 2004.
28. Gabrielle Taylor, *Pride, Shame and Guilt*, Oxford University Press, 1985.
29. James Twitchell, *For Shame*, St Martin's Press, 1997.
30. Pierre Vidal Naquet, *Politics Ancient and Modern*, Polity Press, 1955.
31. Michael Walzer, *Interpretation and Social Criticism*, Harvard University Press, 1987.
32. Michael Walzer, *Politics and Passion*, Yale University Press, 2004.
33. Michael Warner, *The Trouble with Normal*, Harvard University Press, 1999.
34. Bernard Williams, *Shame and Necessity*, California University Press, 1993.
35. Richard Wollheim, *On the Emotions*, Yale University Press, 1999.
36. Harvey Yunis, *Taming Democracy*, Cornell University Press, 1996.
37. Linda Zerilli, "We Feel our Freedom", *Political Theory* 33 (2): 158-88, 2005.
38. David Dyzenhaus, *Law as Politics*, Duke University Press, 1998.
39. Stephen Holmes, *The Anatomy of Antiliberalism*, Harvard University Press, 1993.
40. Harvey Mansfield, *The Spirit of Liberalism*, Harvard University Press, 1979.
41. Carl Schmitt, *Political Theology*, MIT Press, 1985.
42. Carl Schmitt, *The Concept of the Political*, Chicago University Press, 1996.
43. Chris Thornhill, *Political Theory in Modern Germany*, Polity Press, 2000.
44. Edward Andrew, "Descent to the Care", *Review of Politics*, Vol. 45, 1983.
45. Michael Freedon, *The New Liberalism*, Clarendon Press, 1978.
46. Catherine Mackinnon, *Feminism Unmodified*, Harvard University Press,

- 1987.
47. Jean Hampton, Political Philosophy, Oxford University Press, 1997.
48. Harry Beran, The Consent Theory of Political Obligation, Croom Helm, 1987.
49. F. H. Hinsley, Sovereignty, Cambridge University Press, 1986.
50. Will Kymlica, Contemporary Political Philosophy, Oxford University Press, 1990.
51. Hendrik Spruyt, The Sovereign State and It's Competitors, Princeton University Press, 1994.
52. Andrew Vincent, Theories of the State, Blackwell, 1987.
53. Judith Butler, Gender Trouble, Routledge, 1990.
54. Jean Bethke Elshtain, Public Man, Private Women, Princeton University Press, 1981.
55. Ruth Lister, Citizenship: Feminist Perspectives, Macmillan, 1997.
56. Susan Moller Okin, Women in Western Political Thought, Princeton University Press, 1979.
57. Anne Philips, The Politics of Presence, Oxford University Press, 1995.
58. Joseph Raz, The Morality of Freedom, Oxford University Press, 1986.



مرکز پژوهش‌ها  
مجلس شورای اسلامی

شماره مسلسل: ۱۴۲۱۷

شناسنامه گزارش

عنوان گزارش: امر سیاسی (۲)

نام دفتر: مطالعات بنیادین حکومتی (گروه بنیادین حکومتی)

تهیه و تدوین: خالد شیخ‌الاسلامی

ناظر علمی: سیدیونس ادیانی

متقاضی: ریاست مرکز

ویراستار تخصصی: —

ویراستار ادبی: قاسم میرخانی

واژه‌های کلیدی:

۱. امر سیاسی

۲. شهروند

۳. عقل و احساس

۴. شرم

۵. سیاست

۶. تضادهای کهن



تاریخ انتشار: ۱۳۹۴/۱/۲۵